

فصلنامه مطالعات سیاسی
سال سوم، شماره ۱۲، تابستان ۱۳۹۰
صفحات: ۴۴-۱۷
تاریخ دریافت: ۱۳۹۰/۲/۲؛ تاریخ پذیرش نهایی: ۱۳۹۰/۳/۱۹

درآمدی بر مفهوم شناسی و زمینه‌های مشارکت سیاسی زنان با تاکید بر جمهوری اسلامی ایران

دکتر مهرداد نوابخش* / دکتر سروش فتحی**

چکیده

از مهم‌ترین عواملی که به تداوم حیات بشری و پایداری نظام سیاسی- اجتماعی کمک می‌کند، همکاری و مشارکت میان اعضای آن نظام است. در این راستا مشارکت سیاسی زنان یا حق فعالیت آزاد آنها به‌عنوان بخشی از جامعه در انتخاب حکام و تعیین سیاست‌ها و قوانین و تصمیم‌گیری‌های موثر زندگی جمعی، امری مقبول در جهت کارآمد نمودن نظام اجتماعی و سیاسی است. مشارکت سیاسی زنان گرچه تابع نظام عمومی مشارکت سیاسی جامعه است؛ ولی در عین حال متأثر از مجموعه عوامل و امکانات خاص فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی و سیاسی است که این نوشتار سعی دارد با بهره‌گیری از منابع و اسناد مرتبط در این حوزه با روش اسنادی به مطالعه و بررسی آن پرداخته و موانع و مشکلات فراروی این مقوله را با تاکید بر جامعه ایرانی واکاوی نماید.

کلید واژه‌ها

مشارکت، مشارکت سیاسی، زنان، فعالیت‌های سیاسی.

navabakhsh@srbiau.ac.ir
sfathi@iau-garmsar.ac.ir

* عضو هیات‌علمی و استاد جامعه شناسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم و تحقیقات تهران.
** عضو هیات‌علمی و استادیار جامعه شناسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد گرمسار.

مقدمه

این واقعیت را باید پذیرفت که از روشنگری که سده هفدهم را نقطه عطف در مسیر تحولات و دگرگونی‌های جوامع غرب ساخت، فضایی آکنده از روحیه فلسفی^۱ پدید آورد و این به مفهوم مشروعیت یافتن و الزام به ترویج روحیه کاوش و ضرورت کسب دانش و معرفت در شکل اجتماعی آن است. بدین روی نگرش عقلانی به پدیده‌ها، خصلت عقلانی یافت و گزاره‌ها و پیش فرض‌های اجتماعی ماهیت علمی پیدا کرد (نوابخش، ۱۳۸۸: ۴۶-۳۳). از طرفی مهمترین مسائل هر جامعه، رشد و توسعه اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی آن می‌باشد که به لحاظ اهمیت و اعتبار خاصی که دارد، معمولاً در رأس دستور کار دولت‌ها قرار می‌گیرد. جامعه انقلابی ایران نیز بخصوص با پایان یافتن جنگ تحمیلی، دوران سازندگی و رشد و شکوفایی و توسعه را آغاز نموده است. بدین لحاظ، تجهیز جامعه و افراد آن برای نیل به چنین وضعیتی یک ضرورت انکارناپذیر است.

همچنین از نظر اندیشمندان اجتماعی، توسعه هر جامعه‌ای متضمن یک سری مبانی، معیارها و عوامل می‌باشد که در این میان، حضور فعالانه افراد در صحنه‌های مختلف جامعه و به اصطلاح مشارکت سیاسی و اجتماعی آنان، از عوامل بسیار مهم و حیاتی در امر توسعه اجتماع به حساب می‌آید. در جامعه ما با توجه به باورهای اسلامی و ضرورت‌های انقلابی و مطلوبیت‌های اجتماعی، حضور مردم در تمامی صحنه‌ها و مشارکت آنان در ابعاد سیاسی و اجتماعی به‌عنوان یک عامل مهم در توسعه و سازندگی، مورد توجه بسیار است و در واقع یک وظیفه سیاسی و دینی همگانی است که کلیه اقشار جامعه اعم از مردان و زنان را شامل می‌شود.

در جریان انقلاب مشروطیت، زنان ایران علاوه بر شرکت فعال در این جنبش خواسته‌های صنفی خود را مطرح کرده و از جمله به تعدد زوجات و حق طلاق مردان اعتراض کردند. خانواده‌هایی که از نظر اقتصادی و سیاسی در وضع خوبی قرار داشتند اقدام به انتشار نشریه و تأسیس مدارس دخترانه نمودند. جنبش زنان در دوران پهلوی خودجوش و مستقل نبوده و از ویژگی‌های آن تقلیدی بودن، وابستگی به حکومت، عدم اعتدال و غیربومی بودن را می‌توان نام

۱- Philosophic Spirit

برد. زنان ایران در جنبش‌هایی مثل تنباکو، مشروطیت، و انقلاب اسلامی نقش فعالی داشتند. در این جنبش‌ها مهلت احقاق حقوق زن‌ها نبوده بلکه از هدف‌های عام این جنبش‌ها، حمایت می‌کرده است (پناهی، ۱۳۸۶: ۷۸). قبل از انقلاب اسلامی و تا سال ۱۳۴۲، زنان از حق رای برخوردار نبودند. هر چند به دلیل نبودن آزادی برای همگان، اعطای این حق به زنان چندان مورد تأیید جامعه سنتی نیز قرار نگرفت اما بهر حال از دوره ۲۱ تا دور ۲۴ مجلس شورای ملی به ترتیب ۶، ۷، ۱۸ و ۲۰ نفر زن به مجلس راه یافتند. در سر شماری سال‌های ۱۳۴۵ و ۱۳۵۵ میزان بیسوادی زنان ده ساله و بالاتر ۸۳/۵ و ۶۴/۵ درصد بوده است. در دوره اول و دوم مجلس شورای اسلامی پس از انقلاب اسلامی چهار زن نماینده به مجلس راه یافتند که ۱/۵ درصد نمایندگان مجلس را تشکیل می‌داد (شادی طلب، ۱۳۸۰).

توجیه جایگاه زنان در خانه در دهه ۱۳۶۰ و ۷۰ شمسی با واقعیت‌های موجود و تجارب شخصی زنان مغایرت داشت و این موضوع باعث شد تا در این مورد به اهمیت مشارکت سیاسی شان در جنبش‌های زنان و جنبش‌های انقلابی پی ببرند. همچنین این زنان به ضرورت ورودشان به جرگه نیروی کار در زمان جنگ به اهمیت کمک‌هایشان به اقتصاد خانواده واقف شدند (زاهدی، ۱۳۸۳: ۱۹۳).

در مجلس شورای اسلامی هشتم از بین ۲۹۰ نماینده راه یافته به مجلس، ۸ نفر زن حضور دارند. پس از انقلاب حضور زنان به عنوان وزیر و معاون رئیس جمهور در کابینه نشان از توسعه مشارکت زنان در پست‌های سطح بالای مدیریتی دارد که چشم اندازی روشن در انتظار مشارکت در سطح بالای سیاسی زنان را نوید می‌دهد. از آنجا که مشارکت سیاسی و اجتماعی فرایندی است مبتنی بر حضور آگاهانه و فعال فرد به عنوان عضو جامعه و نظام، در صحنه‌های سیاسی و اجتماعی آن و ایفای نقش یا نقش‌های اجتماعی محوله. همچنین در تبیین وضعیت مشارکت سیاسی و اجتماعی گفته‌اند: در یک فرهنگ سیاسی مشارکتی، اعضای اجتماع، در صدد می‌باشند که صریحاً به سوی نظام، به عنوان کل و به سوی ساخت‌های سیاسی و اداری و روندها گرایش پیدا کنند.

رابرت دال عالم علوم سیاسی برای مشارکت دلایلی را مطرح می‌کند که با قضایای حوزه روانشناسی اجتماعی سنخیت بیشتری دارد، قضایای وی به‌طور خلاصه به شکل زیر هستند:

- ۱- اگر افراد پاداش حاصل از درگیری‌های سیاسی و اجتماعی را ناچیزتر از پاداش سایر فعالیت‌ها ارزیابی کنند در این فعالیت‌ها درگیر نمی‌شوند.
- ۲- اگر افراد بین شق‌های مختلف پیش روی خود تفاوت‌های بارزی احساس نکنند و به آنها اهمیت ندهند، کمتر به مشارکت روی می‌آورند.
- ۳- هرگاه افراد فعالیت خود را بی‌تأثیر تلقی کنند دست به فعالیت نمی‌زنند.
- ۴- هرگاه بدون مداخله افراد، رضایت آنان تأمین شود احتمال مشارکت آنان کاهش می‌یابد.
- ۵- اگر افراد به علت محدودیت آگاهی و دانش لازم، مشارکت را فاقد کارایی تصور کنند ترجیح می‌دهند کمتر مشارکت داشته باشند.
- ۶- به موازات افزایش مشکلات مشارکت، احتمال مشارکت کاهش می‌یابد (Dahl, ۱۹۹۴: ۲۳-۳۴).

به نظر راس، عدم مشارکت یا مشارکت به میزان کم ممکن است نتیجه عواملی باشد که تا اندازه زیادی خارج از کنترل فرد است. آشکارتر از همه در جایی است که به گروه‌های معینی از افراد حق رسمی یا قانونی برای مشارکت داده نمی‌شود یا با زور از استیفای حقوق و خواست آنها برای پرداختن به فعالیتی سیاسی جلوگیری می‌شود. از نظر سالکی، «اعتماد متقابل، شناخت نیاز مشترک، میل به مشارکت و همکاری، احترام به اصل آزادی، انتخاب و خود مختاری زمینه را برای مشارکت افراد فراهم می‌کند» (سالکی، ۱۳۶۹)

این مقاله سعی دارد با بهره‌گیری از منابع و اسناد مرتبط در این حوزه با روش اسنادی به مطالعه و بررسی مشارکت سیاسی زنان موانع و مشکلات آن در جامعه بپردازد.

گفتار اول: مفاهیم اساسی

الف) مشارکت^۱

مشارکت از نظر لغوی به معنای با همدیگر عمل کردن، به عهده گرفتن و شرکت دوجانبه و متقابل افراد برای انجام امری می‌باشد. مفهوم مشارکت در علوم اجتماعی، به شرکت فعالانه انسان‌ها در حیات سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و به طور کلی تمامی ابعاد حیات اشاره

۱- Participation

دارد (ساروخانی، ۱۳۷۰: ۵۲۱). از نظر آلن بیرو^۱ مشارکت به معنای سهمی در چیزی یافتن و از آن سود بردن و یا در گروهی شرکت جستن و با آن همکاری داشتن است (بیرو، ۱۳۶۶: ۲۵۷). همچنین مشارکت عبارت است از ایجاد نوعی احساس همبستگی و تعلق و تلاش جمعی میان افراد یک جامعه به منظور نیل به یک نظام عادلانه اجتماعی (شرفخانی، ۱۳۸۵: ۱۵). به نظر آلن بیرو از منظر جامعه‌شناسی باید بین مشارکت به عنوان عمل و تعهد (عمل مشارکت) و به‌عنوان حالت یا وضع (امر شرکت کردن) تمیز قائل شد؛ مشارکت در معنای اول داشتن شرکتی فعالانه در گروه را می‌رساند و به فعالیت اجتماعی انجام شده نظر دارد و در معنای دوم از تعلق گروهی خاص و داشتن سهمی در هستی آن خبر می‌دهد (بیرو، ۱۳۶۶: ۲۵۷).

اکسلرد^۲ بر ویژگی داوطلبانه، انتخابی و غیرانتفاعی بودن مشارکت تاکید دارد و معتقد است مهمترین ویژگی فعالیت‌های مشارکتی داوطلبانه و ارادی بودن آنها است و می‌گوید مشارکت اجتماعی به آن دسته از فعالیت‌های ارادی دلالت دارد که از طریق آنها اعضای یک جامعه در امور محله، شهر و روستا شرکت کرده و به‌صورت مستقیم یا غیرمستقیم در شکل دادن به حیات اجتماعی مشارکت دارند. به این ترتیب مشارکت در همه زمینه‌های زندگی اعم از سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی وجود دارد و نقطه عطف در مفهوم مشارکت در همه عرصه‌های فوق ارادی و داوطلبانه بودن آن است. همچنین مشارکت به موردی خاص اطلاق نمی‌شود بلکه مشارکت به مفهوم «شرکت فعالانه» انسان‌ها در تمامی ابعاد زندگی می‌باشد (تنهایی، ۱۳۷۷: ۲۶).

از نظر دوتوکویل^۳ مشارکت اجتماعی تجربه شهروندی را فعال و مترقی می‌نماید و شهروندان را نسبت به نظم علاقه‌مند می‌کند و آگاهی آنها را نسبت به وظایف دولت و مردم، محدوده‌ها و محدودیت‌های حقوق دیگران افزایش می‌دهد. هرگونه تجربه مشارکت اجتماعی علاقه عمومی به خیر و سعادت جمعی را به وجود می‌آورد. از طریق تعامل و تاثیر متقابل انسان‌ها بر یکدیگر، احساسات و عقاید نیروی تازه می‌گیرند و به کار گرفته می‌شوند.

(de Tocqueville, ۲۰۰۰: ۲۸۲-۲۸۳)

۱- Allen Biro

۲- Axelrod

۳- De. Tocqueville

به‌طور کلی می‌توان گفت مشارکت اجتماعی، کنش آگاهانه، داوطلبانه، جمعی و کم و بیش سازمان‌یافته افراد و گروه‌ها در جهت اهداف، نیازها و منافع جمعی می‌باشد. مشارکت به‌عنوان یک نظام کارکردی در سطوح کلان، میانی و خرد با کارکردهای افزایش ثبات اجتماعی، تقویت روحیه همبستگی و کاهش تعارضات گروهی، از بین بردن فرهنگ حاشیه‌نشینی و شکوفایی استعدادها و بروز خلاقیت، بسط ارزش‌های دموکراتیک، سهیم شدن در منابع قدرت و تقویت روحیه مسوولیت‌پذیری همراه است. از سوی دیگر میزان مشارکت‌ها بیانگر سطح توسعه یافتگی جامعه می‌باشد چرا که گستردگی، فراگیری و تنوع مشارکت اجتماعی در جامعه، نماد قدرت تصمیم‌گیری افراد جامعه، نظارت و کنترل اجتماعی و نشانه دموکراتیک بودن جامعه است (غفاری و نیازی، ۱۳۸۶: ۱۸).

ب) مشارکت سیاسی

مشارکت سیاسی در اصطلاح سیاسی، به معنای تلاش شهروندان برای انتخاب رهبران خویش، شرکت مؤثر در فعالیت‌ها و امور اجتماعی و سیاسی و تأثیر گذاشتن بر صورت‌بندی و هدایت سیاست دولت است (آقابخشی، ۱۳۸۳). در واقع مشارکت سیاسی، فرآیندی است که طی آن قدرت سیاسی میان افراد و گروه‌های جامعه توزیع می‌شود؛ به گونه‌ای که تمامی شهروندان و گروه‌های فعال و خواهان مشارکت از حق انتخاب شدن، تصمیم‌گیری، سیاست‌گذاری، ارزیابی، انتقاد، اعتراض، اظهار نظر و انتخاب کردن و رای دادن بهره‌مند باشند. برخی از اندیشمندان نیز مشارکت سیاسی را درگیر شدن در سطوح مختلف فعالیت در نظام سیاسی از عدم درگیری تا داشتن مقام رسمی سیاسی می‌دانند (راش، ۱۳۷۷).

ج) سطوح مشارکت سیاسی

منظور از سطوح مشارکت سیاسی مراحل مختلفی است که در برگیرنده درجات و سهیم شدن افراد جامعه در اداره سرنوشت خویش می‌باشد. این سطوح به‌طور کلی عبارت است از:

- ۱- شرکت در انتخابات که هم در برگیرنده شرکت‌کننده به‌عنوان رای‌دهنده است و هم به معنی کاندیدا شدن برای مسئولیت‌های سیاسی است.

- ۲- مشارکت در تغییرات و اصلاحات نظام و ساختار سیاسی جامعه.
- ۳- فعالیت‌های سیاسی غیر دولتی مثل فعالیت در احزاب، گروه‌های ذی نفوذ و عضویت در سازمان‌ها و...
- ۴- نظارت بر رفتار مسوولان امور عمومی، اعمال نفوذ بر چگونگی تصمیم‌گیری‌های دولتی و ایجاد روابط با آنها و... (سیف‌زاده، ۱۳۸۳)

د) انواع مشارکت سیاسی

مشارکت سیاسی را بر اساس نحوه و چگونگی تحقق آن به‌طور کلی می‌توان به دو نوع مشارکت منفعلانه و مشارکت فعال یا فعالانه تقسیم نمود. مشارکت منفعلانه، مشارکتی است که شهروندان نه از روی آگاهی و نه فعالانه، بلکه بر اساس عواطف یا به علل دیگری چون ترس، طمع، تهدید و... بدون انگیزه و هدفی خاص آن را انجام می‌دهند. در حالی که مشارکت فعالانه بیان‌کننده سهمین شدن آگاهانه، آزادانه همراه با انگیزه و هدف در اداره امور عمومی جامعه است (سیف‌زاده، ۱۳۸۳).

تقسیم‌بندی دیگری هم از مشارکت سیاسی با توجه به نوع کنش‌ها ارائه شده است. این تقسیم‌بندی به دو گونه است: مشارکت منفی که در برگیرنده مشارکت اعتراض آمیز است که گاه با خرابکاری، ترور و اقدامات چریکی همراه است و گاه به‌صورت اعتصابات آرام یا تحریم‌ها و... تجلی می‌یابد و بیان‌کننده بعدی از ابعاد متعدد مشارکت سیاسی است که بر اساس نا همگونی با نظام سیاسی حاکم استوار است. مشارکت مثبت نوع دوم است که این نوع مشارکت بر اساس همگونی با نظام سیاسی حاکم و اعتماد متقابل و دو جانبه میان مردم و حکومت بنا می‌شود، لذا می‌توان آن را مشارکت حقیقی دانست. این نوع مشارکت را در جوامعی می‌توان یافت که مردم آن از آگاهی و آزادی قابل قبولی برخوردارند (آشوری، ۱۳۸۵)

مشارکت سیاسی زنان را می‌توان در دو سطح طبقه‌بندی کرد:

مشارکت در سطح توده‌ها: مانند شرکت در انتخابات و استفاده از حق رای. شرکت در گروه‌ها و انجمن‌های سیاسی و شرکت در خدمات انسان دوستانه و جنبش‌های محیط زیست.

مشارکت در سطح نخبگان و برگزیدگان: این سطح مشارکت سیاسی معمولاً در حیطه زنانی با تحصیلات عالی، آگاه، متخصص با علاقه و تعهد اجتماعی است مانند نمایندگی مجلس مقننه، شرکت در قوه مجریه به‌ویژه در وزارتخانه‌هایی که رنگ و بویی سیاسی دارند (ملکی، ۱۳۸۴). مشارکت سیاسی را بنا به تعریف دیگر چنین می‌توان گفت: هر گونه عمل داوطلبانه اعم از موفقیت آمیز یا بدون موفقیت، سازمان یافته و منسجم یا سازمان نیافته و پراکنده، مستمر یا غیرمستقیم از راه‌های مشروع یا با توسل به زور خشونت به‌منظور تحت تاثیر قرار دادن سیاست‌گذاری‌های و نحوه مدیریت امور عمومی و انتخاب رهبران سیاسی جامعه (فاضلی، ۱۳۷۷).

و) شاخص‌های مشارکت سیاسی

مایکل راش معتقد است هر چه سطح فعالیت سیاسی افزایش یابد، از مشارکت سیاسی کاسته می‌شود. این رتبه‌بندی از پایین به بالا به‌ترتیب زیر است (راش، ۱۳۷۷: ۱۲۶):

- رای دادن در انتخابات
- علاقه به مطالب سیاسی
- شرکت در مباحث سیاسی
- شرکت در راه پیمایی و یا شرکت در سمینارها و کنگره‌های سیاسی اجتماعی
- عضویت فعال در سازمان‌ها و احزاب شبه سیاسی
- عضویت فعال در سازمان‌ها و احزاب سیاسی
- در جستجوی پست یا مقام اجرایی بودن
- دارا بودن پست یا مقام اجرایی

گفتار دوم: ادبیات تجربی و نظری

از آنجایی که مشارکت مفهومی چندبعدی است برای بررسی ابعاد نظری و روش شناختی آن می‌توان از پارادایم‌های در حوزه جامعه‌شناسی سیاست و مدیریت سیاسی واقعیت اجتماعی، تعریف اجتماعی، رفتار اجتماعی و پارادایم ترکیبی استفاده نمود اما آنچه که در این نوشتار بیش از هر چیز مورد توجه می‌باشد، ابتدا به نتایج چند تحقیق و سپس نظریه‌پردازان در حوزه‌های مختلف اجتماعی و سیاسی مورد بررسی قرار گرفته‌اند.

در تحقیقی تحت عنوان «پژوهشی جامعه‌شناختی در زمینه مشارکت اجتماعی زنان» که توسط وثوقی و یوسفی آقابین انجام شده است، به موانع مشارکت زنان پرداخته شده است. محققان در این تحقیق، ذکر می‌کنند که عمده‌ترین مانع مشارکت زنان در ایران ریشه در فرهنگ دارد. مرد سالاری در ایران، نابرابری بین زن و مرد جنبه‌های گوناگون را پی‌ریزی کرد. همچنین خرده فرهنگ‌های باز دارنده مانند تقدیرگرایی و خیر محدود به جای محاسبه‌گری و برنامه‌ریزی به عدم مشارکت زنان دامن زده‌اند. علاوه بر آن، عدم حضور زنان در فعالیت‌های اجرایی، اداری و سیاست‌گذاری، درجه پائین عتم باوری و عدم پذیرش تکنولوژی، سطح سواد پائین، عدم اعتماد بنفس زنان روستایی و ممانعت مردان از حضور زنان در تصمیم‌گیری از جمله موانع مشارکت زنان شمرده شده‌اند. براساس پژوهش‌ها و مطالعات انجام شده در زمینه مشارکت زنان، ضعف آموزش و پائین بودن سطح تحصیلات، فقر اقتصادی خانواده‌ها، ضعف خود باوری، عدم تمایل به پیشرفت زنان، محدودیت‌های ارتباطی و محدودیت‌های دسترسی به رسانه‌ها و تقسیم کار جنسیتی از جمله عوامل اجتماعی و فرهنگی موثر بر میزان مشارکت اجتماعی زنان است. این محققان در طرحی عوامل موثر بر مشارکت را به صورت زیر طبقه‌بندی کرده‌اند (وثوقی و یوسفی آقابین، ۱۳۸۴):

- ۱- متغیرهای اجتماعی مانند منزلت، تحصیلات، مذهب، فرهنگ و باورها؛
- ۲- تفاوت‌های شخصیتی از لحاظ توانایی‌ها و استعدادها، علاوه بر آن متغیرهای روان‌شناختی. نیز وجود دارند که مشارکت را تحت تاثیر قرار می‌دهند مانند اعتماد فرد به صلاحیت و شایستگی خود و احساس نیاز به پیشرفت. همچنین احساس نیاز به ابراز وجود که انگیزه پیشرفت را در فرد تقویت می‌کند شرایط محیطی و ساختاری مانند نوسازی، افزایش شهر نشینی و فراهم بودن فرصت‌های شغلی؛
- ۳- تصمیم‌گیری: اگر مشارکت از بالا باشد دیگر مشارکت به مفهوم همه جانبه و واقعی آن وجود نخواهد داشت و فرد فقط مجری امور می‌شود؛
- ۴- سود و هزینه: مشارکت کنش عقلانی است و تابع سود و زیان است. محققان در این تحقیق نتیجه می‌گیرند که رابطه معنادار و مستقیم بین شاخص میزان دسترسی فرد به مراکز و اماکن شهری با میزان مشارکت اجتماعی در این تحقیق وجود دارد. همچنین رابطه معنادار بین متغیر نگرش زنان نسبت به توانایی‌ها و شایستگی‌های خود و میزان مشارکت اجتماعی وجود دارد. از

دیگر عوامل موثر بر مشارکت اجتماعی زنان میزان دسترسی به وسایل ارتباط جمعی است. اما از بین وسایل ارتباط جمعی فقط کتاب، مجله و روزنامه تاثیر گذار بوده‌اند و تلویزیون و رادیو تاثیری نداشته‌اند. در این تحقیق رابطه معناداری بین وضعیت تاهل و پایگاه اجتماعی با مشارکت اجتماعی دیده نشده است. متغیرهای سطح تحصیلات و توان تصمیم‌گیری نیز در میزان مشارکت اجتماعی زنان موثر بوده‌اند.

ملکی در مقاله‌ای با عنوان: «نگرش جوانان نسبت به مشارکت زنان در سطح نخبگان سیاسی» اظهار می‌دارند که در ایران با توجه به جمعیت ۵۰ درصدی زنان و سابقه موفق آنها در امور علمی آموزشی نباید انتظار داشت که در آستانه قرن بیست و یکم در خانه بمانند و مدیریت سیاسی جامعه صرفاً در دست مردان باشد. اگر چه با رجوع به سابقه تاریخی این مشارکت قابل درک است که مشارکت سیاسی زنان در سطح برگزیدگان موانع مشارکت سیاسی زنان را به دلایل زیر می‌داند (ملکی، ۱۳۸۴):

۱- قانون گریزی مردان به دلیل عقاید قالبی؛

۲- نرسیدن زنان به خود آگاهی مدنی؛

۳- واقع گر نبودن قانون (عدم تطابق قانون با نسبت‌ها و وضعیت موجود).

در این تحقیق جامعه آماری شامل جوانان مشغول به تحصیل در مقطع پیش دانشگاهی است که با توجه به مقطع تحصیلی در حدود ۱۸ سال سن داشته‌اند. اهمیت نگرش جوانان در این است که نگرش‌های آنان نشان‌دهنده نسلی است که در آینده اداره‌کنندگان کشور خواهند بود و دیدگاه آنان در این زمینه در ایجاد برابری‌های اجتماعی و سیاسی مهم خواهد بود. اما نتایج تحقیق نشان‌دهنده باز تولید نابرابری جنسیتی در بین جوانان است که ناشی از نحوه جامعه‌پذیری آنان می‌باشد، بطوری‌که جوانان مورد تحقیق ۵۶/۸ درصد پسران نگرش مخالف یا کاملاً مخالف نسبت به مشارکت سیاسی زنان در سطح نخبگان داشته‌اند و ۲۷/۴ نگرش میانه داشته‌اند. اما ۵۷/۷ دختران موافق حضور زنان در سطح نخبگان سیاسی بوده‌اند (ملکی، ۱۳۸۴).

در مقاله‌ای تحت عنوان واقعیت اجتماعی شهروندی در ایران که توسط توسلی و نجاتی نوشته شده است، شهروندی را به‌عنوان یک پدیده اجتماعی مدرن از مولفه‌های محوری نظام سیاسی دمکراتیک و شاخصی کلیدی برای نشان دادن تحقق دموکراسی در یک جامعه مدرن

می‌داند که برخوردار از حوزه عمومی و جامعه مدنی کارآمد و پویا است، هستند. تعاریف شهروندی بدین ترتیب است:

- ۱- نوعی پایگاه و نقش اجتماعی مدرن برای تمامی اعضاء؛
- ۲- مجموعه‌ای به هم پیوسته از وظایف، حقوق، تکالیف و مسوولیت و تعهدات اجتماعی سیاسی، حقوقی و اقتصادی و فرهنگی همگانی برابر و یکسان؛
- ۳- احساس تعلق و عضویت اجتماعی مدرن برای مشارکت جدی و فعالانه در جامعه در حوزه‌های اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی. برخورداری عادلانه و منصفانه تمامی اعضای جامعه از مزایا، منابع و اختیارات اجتماعی- سیاسی- اقتصادی و فرهنگی فارغ از تعلق طبقاتی، نژادی و قومی است؛
- ۴- برخورداری عادلانه و منصفانه تمامی اعضای جامعه از مزایا، منابع و امتیازات اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی.

جامعه‌شناسان کلاسیک به‌ویژه دور کیم، وبر و تونیس قائل به نوعی هویت، عضویت و تعهد عقلانی برای اعضای جامعه در قالب پدیده شهروندی هستند که منجر به مشارکت سیاسی، اجتماعی و فرهنگی دمکراتیک و احساس تعلق اجتماعی بیشتر می‌شود. از دیدگاه مارشال، شهروندی نوعی منزلت اجتماعی است که جامعه آن را به تمامی اعضاء اعطا نموده و به موجب آن تمامی افراد از جایگاه حقوقی و وظایف برابر که توسط قانون حمایت و تثبیت شده برخوردارند. ابعاد سه‌گانه شهروندی شامل حقوق مدنی و شهروندی مدنی (آزادی بیان- مالکیت-مذهب-عقیده و...)، حقوق سیاسی (حق رای- عضویت و مشارکت سیاسی) و حقوق اجتماعی و رفاهی است.

تالکوت پارسونز^۱ نیز از متفکرین برجسته نظریه‌ساختی-کارکردی، موضوع انسجام اجتماعی را در دو نظام شخصیت و نظام اجتماعی مورد بحث قرار داده است. وی در بحث انسجام در نظام شخصیت به مراحل رشد شخصیت کودک و جامعه‌پذیری او اشاره دارد. به نظر پارسونز در هر مرحله، پس از هر تفکیک و پیدایش تنش‌ها، سازگاری‌هایی از سوی اجزای نظام برای رسیدن به وضعیت تعادل جدید انجام می‌گیرد. به نظر وی، انسجام اجتماعی مجموعه

۱- Talcott Parsons

سازگاری‌هایی است که برای ایجاد شرایط لازم برای بقاء وضع تفکیک یافته تازه توسط دیگر اجزاء سیستم صورت می‌گیرد تا شرایط لازم برای بقای سیستم به‌عنوان یک کل پویا فراهم گردد (پارسونز، ۱۹۵۵: ۲۸).

نظریه‌پردازان رویکرد کارکردی - ساختی اصولاً در قالب الگوی نوسازی در سطوح اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی و نظریه نهادی توسعه با تاکید بر سطوح فردی و میانی که معطوف به نظام شخصیت، فرایندها و نهادهای اجتماعی است، شناسایی موانع مشارکتی را مورد توجه قرار داده‌اند و معتقدند بدون رشد شخصیت اجتماعی، مشارکت مؤثر، آگاهانه و داوطلبانه تحقق پیدا نمی‌کند. بنابراین با تغییر در نظام تمایلات افراد در طی فرایند جامعه‌پذیری و فرهنگ‌پذیری باید به بسط اخلاق مسئولیت، خردورزی، خودتکایی، فعال‌گرایی، عام‌گرایی و میل به پیشرفت که زمینه‌ساز مشارکت مؤثر هستند اقدام نمود. آنها با تاکید بر اراده‌گرایی بر این باور هستند که مردم قادرند دنیای اجتماعی خود را خود شکل دهند، بدون اینکه تابع محدودیت‌های ساختارهای اجتماعی باشند (دشتی، ۱۳۷۶: ۲۳).

سیمور مارتین لیپست^۱ از دیگر نظریه‌پردازان نوسازی نیز در مدل خود می‌کوشد براساس متغیرهای اجتماعی پدیده مشارکت یا عدم مشارکت گروه‌های مختلف را در پویای اجتماعی تبیین کند. مدل لیپست بر آن است که پدیده شرکت یا عدم شرکت اقشار و گروه‌های مختلف اجتماعی را براساس چندین عامل کلی اجتماعی در فرایندهای سیاسی و اجتماعی نظیر انتخابات، انجمن‌ها، سندیکاها، کارگری، شوراهای محلی و نظایر آن تبیین کند. وی با تبیین الگوی شرکت در انتخابات میان کشورهای مختلف (آلمان، سوئد، آمریکا، نروژ، فنلاند و ...) این الگو را در کشورهای مذکور کم و بیش یکسان می‌بیند و معتقد است در کلیه این کشورها میزان مشارکت در فرایندهای اجتماعی در میان مردان، گروه‌های تحصیل‌کرده، متأهلین، شهرنشینان، افراد میانسال و نیز افراد دارای منزلت و همچنین اعضای سازمان‌ها، احزاب، سندیکاها و شوراها بیشتر است (غفاری و نیازی، ۱۳۸۶: ۵۴).

آلموند و پاول ضمن تاکید بر تحصیلات، درآمد و رتبه شغلی افراد در تعیین پایگاه اقتصادی و اجتماعی آنان، در خصوص اثرات پایگاه اقتصادی - اجتماعی بر مشارکت سیاسی و اجتماعی

۱- Simon Martin Lipset

افراد بیان می‌دارند: «بیشتر پژوهش‌های صورت گرفته نشان می‌دهند که شهروندان تحصیل کرده، ثروتمند و بهره‌مند از مهارت‌های حرفه‌ای بیشتر احتمال بیشتری دارد که واجد ایستارهای مشارکت جویانه باشند. منابع و مهارت‌هایی که این‌گونه افراد در زندگی خصوصی خود بدست می‌آورند در مواردی که وظیفه یا ضرورت حکم کند می‌تواند آنها را به سهولت به مشارکت سیاسی بکشاند. در نتیجه این بررسی‌ها شهروندان مرفه‌تر در جامعه معمولاً در مقایسه با شهروندان کمتر مرفه، در سیاست فعال‌ترند» (آلموند و پاول، ۱۳۸۰: ۱۴۲). همچنین کوئن در مورد تأثیر طبقه اجتماعی افراد بر مشارکت اجتماعی آنان معتقد است: «معمولاً هرچه طبقه اجتماعی بالاتر باشد احتمال مشارکت و درگیریش در فعالیت‌های اجتماعی بیشتر است». به نظر وی سطح مشارکت فعال در باشگاه‌های اجتماعی، انجمن‌های شهری، انجمن‌های خانه و مدرسه و سازمان‌های سیاسی در میان اعضای طبقات پایین نازل‌تر است (کوئن، ۱۳۷۱: ۱۸۵). اکسلرد نیز بیشترین تفاوت در میزان مشارکت اجتماعی بین گروه‌ها را تفاوت در میزان تحصیلات، شغل رئیس خانواده و درآمد خانواده بیان می‌کند. براساس یافته‌های تحقیق اکسلرد، میزان مشارکت در خانواده‌های با درآمد بالا و نیز افراد با تحصیلات بالا دو برابر خانواده‌های کم درآمد و افراد با تحصیلات پایین می‌باشد (اکسلرد، ۱۹۵۰: ۱۸-۱۳).

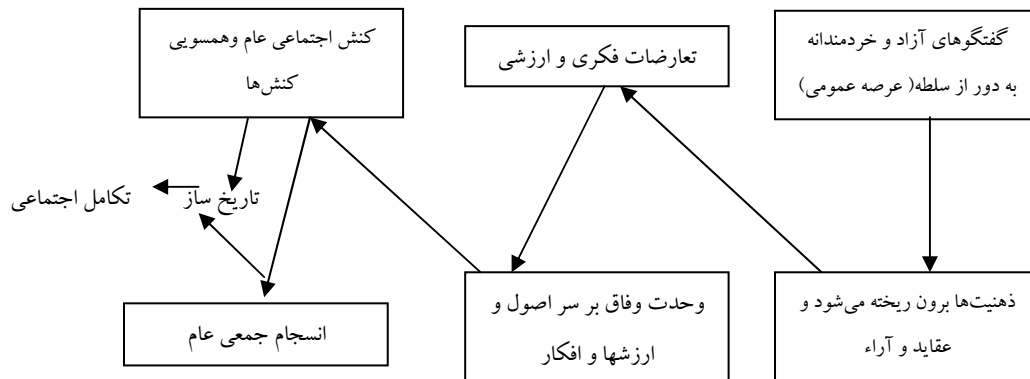
یورگن هابرماس: آزادی، قلب تپنده نظریه انتقادی است. نظریه انتقادی که هابرماس جزو نظریه پردازان نسل دوم آن به شمار می‌رود، از ابتدا، آزادی را در قالب برنامه رها سازی سرلوحه وظایف خود قرار داد و هدف خود را تدوین نظریه‌ای دانست که از طریق آن انسان بیگانه از زندگی خود به جایگاه انسان آفریننده زندگی خود برسد. این نظریه نقد را مبنایی قرارداد تا با تکیه بر آن موانع رهایی آشکار شود و انسان آزادی یابد (Habermas, ۱۹۹۲: ۷-۱۲).

هابرماس در شرح کارهایش رهایی از سلطه را از طریق کنش ارتباطی میسر می‌داند که حوزه عمومی بستر آن است. این حوزه قلمرویی از زندگی اجتماعی است که افراد می‌توانند موضوعات مورد علاقه عموم مردم را مطرح کنند، جاییکه آنها می‌توانند این مسایل را بدون توسل به جزمیت، اجبار، خشونت، مورد بحث و مناظره قرار دهند و تفاوت و اختلاف نظرانشان را با بحث منطقی حل کنند. «حوزه عمومی عرصه‌ای است که در آن افراد به منظور مشارکت در مباحث باز و علنی گرد هم می‌آیند و اصول برابری و امکان دسترسی، اصول غیرقابل حذف

آن هستند. حوزه عمومی بر خلاف نهادهایی که تحت سلطه خارجی قرار دارند و یا دارای روابط اقتدار درونی هستند از اصول مشارکت و نظارت دمکراتیک نوید می‌دهند.»
مساله دمکراتیک کردن قدرت سیاسی و پشتیبانی از فرهنگ سیاسی که لیبرال باشد و احترام متقابل را رعایت کند، مسئله بزرگ هابرماس بود. به نظر او سیاستگذاری عقلانی، بدون مشارکت دمکراتیک مردم قابل اجرا نیست، چنین مشارکتی باید از طریق فرایندهای تصمیم‌گیری نهادی شده صورت پذیرد و این گونه فرآیندها باید جزیی جدا ناپذیر از فضای عمومی اجتماع باشد و در عین حال قابلیت دریافت امواج روابط سیاسی را نیز داشته باشد. ولی آراء عمومی خود باید با استفاده از گفتگو و تبادل نظر ساخته شوند تا بتوانند نفوذی عقلانی بر سیاست داشته باشند، پس باید دارای گستره همگانی سیاسی باشیم که ساختاری بازدارنده نداشته باشد.

هابرماس معتقد است که وجه ممیز انسان به عنوان موجود اجتماعی، عمل و سخن گفتن در جمع است. بدون مشارکت در زندگی جمعی گروه‌ها و سازمان‌های اجتماعی، شکل‌گیری هویت انسانی متمایز در سطح فردی و شکل‌گیری هویت جمعی اساساً ممکن نیست. بنابراین کارکرد اصلی گروه‌ها و تشکل‌های اجتماعی ایجاد هویت جمعی، کمک به شکل‌گیری علایق جمعی، اساس بر خوردهاری از قدرت و توانایی اصلاح و تغییر مناسبات اجتماعی و عادلانه کردن و تفاهمی کردن این مناسبات است (باقری احمدآبادی، ۱۳۷۷).

بر اساس تئوری هابرماس برای رسیدن به تکامل اجتماعی یک پروسه‌ای باید طی گردد که در این پروسه اولین عامل گفتگوی آزاد و خردمندانه و به دور از سلطه می‌باشد. که در این حالت همه ذهنیت‌ها برون فتاده می‌شود و به عبارتی اگر فرد اطمینان داشته باشد که در محیط آزاد قرار گرفته، هر آنچه در ذهن دارد اعم از افکار، عقیده و... ابراز خواهد داشت. اگر این اتفاق میمون انجام پذیرد. زمینه برای تعارض‌های فکری و ارزشی را فراهم کرده‌ایم چرا که پس از این حالت زمینه برای وفاق و وحدت بر سر اصول و افکار و ارزش‌ها مساعد آمده می‌گردد و در نتیجه یک کنش اجتماعی عام شکل می‌گیرد. یعنی یک عمل واحد بین افراد جامعه و همسویی کنش ایجاد می‌شود، که انسجام جمعی عام را در پی خواهد داشت و این دو تاریخ ساز خواهند بود که در نهایت به تکامل اجتماعی منجر خواهد شد.
بر همین اساس مدل این نظریه را می‌توان به صورت زیر ترسیم نمود.

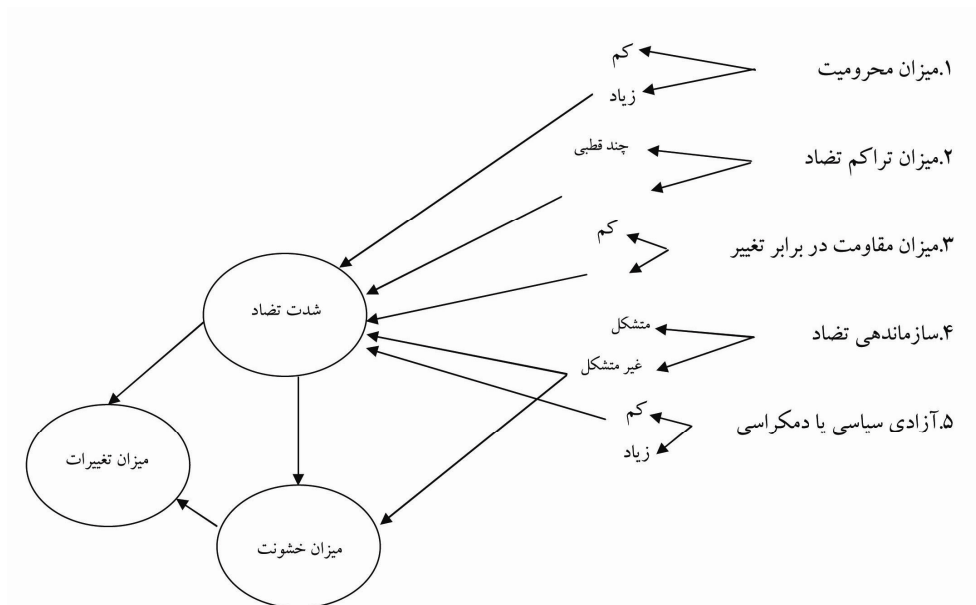


رالف دارندورف نیز معتقد است که ما در جامعه با دو بخش عمده سروکار داریم:

۱. صاحبان قدرت (سیاسی - اجتماعی - اقتصادی - فرهنگی)؛

۲. تابعان قدرت (سیاسی - اجتماعی - اقتصادی - فرهنگی).

از نظر وی طبیعی به نظر می‌رسد، کسی که قدرت دارد گرایش به حفظ وضع موجود داشته و کسانی که تابع قدرت می‌باشند، خواستار تغییر وضع موجود باشند و چون همیشه بین این دو تعارض می‌باشد، پس زمینه برای تغییر در جامعه وجود خواهد داشت. مکانیسم رشد این تعارضات و راه‌حل‌های آنها در جامعه بر اساس مدل ایشان مشخص شده است. وی در مدل خود به عواملی اشاره و تاثیر آنها را در میزان تغییرات بیان می‌کند.



همانگونه که مدل دارندروف مشخص می‌کند، تغییرات بستگی به عواملی دارد که هر کدام از آنها در فرایند شکل‌گیری آن نقش ایفا می‌کنند.

یکی دیگر از تئوری‌هایی که در جامعه‌شناسی در سطح خرد (کنش متقابل نمادی) وجود دارد و می‌تواند مشارکت سیاسی، اجتناعی را تبیین کند تئوری مبادله جرج هومنز می‌باشد. هومنز با تکیه بر نظر «اسکینر» معتقد است هر رفتاری که پاداش بیشتر برای فرد به دنبال داشته باشد و یا آن فرد معتقد باشد که چنین پاداشی در انتظار است، احتمال اینکه آن رفتار از طرف فرد انجام بگیرد، بیشتر خواهد بود زیرا فرد از یکسو در جستجوی حداکثر سود یا بالاترین پاداش و از سوی دیگر در پی پائین‌ترین هزینه‌ها می‌باشد. وی برای تبیین رفتار انسان در سطح خرد به قضایای ذیل متوسل می‌شود:

۱- قضیه موفقیت: از میان تمام اعمالی که شخص انجام می‌دهد بیشتر اوقات ممکن است آن عملی را که به پاداش منتهی می‌شود، تکرار کند و آن عملی که کمتر به پاداش منجر می‌شود، همان قدر کمتر تکرار گردد.

۲- قضیه انگیزه: اگر موقعیت کلی که قبلاً باعث موفقیت شده بود، مجدداً تکرار شود شخص ممکن است دست به همان رفتار بزند، مثلاً اگر شخصی قبلاً اقدام به مشارکت سیاسی کرده و منافع آن را به دست آورده باشد، اگر موقعیتی شبیه آن مجدداً برای مشارکت به وجود آید، شخص با توجه به سابقه قبلی و ذهنیت خوبی که از مشارکت دارد، حاضر به تکرار عمل خود خواهد شد.

۳- قضیه ارزش: هر اندازه نتیجه عمل مشارکت برای شخص نسبت به ارزش‌های دیگر بالاتر باشد به همان اندازه علاقه وی نسبت به تداوم آن عمل بیشتر خواهد شد یعنی اگر امر مشارکت در نزد فرد نسبت به سایر فعالیت‌های شخصی چون تجارت، تفریح، گردش و دیدار با دوستان و خویشان و... از ارزش بالاتری برخوردار باشد، در آن صورت امکان گرایش به مشارکت در فرد بیشتر می‌شود.

۴- قضیه محرومیت و اشباع: اگر کسی پاداش معینی را بارها دریافت کرده باشد می‌گوئیم در حال اشباع شدن از آن پاداش است. به عبارت دیگر ارزش آن پاداش در نظر او به تدریج کاهش می‌یابد.

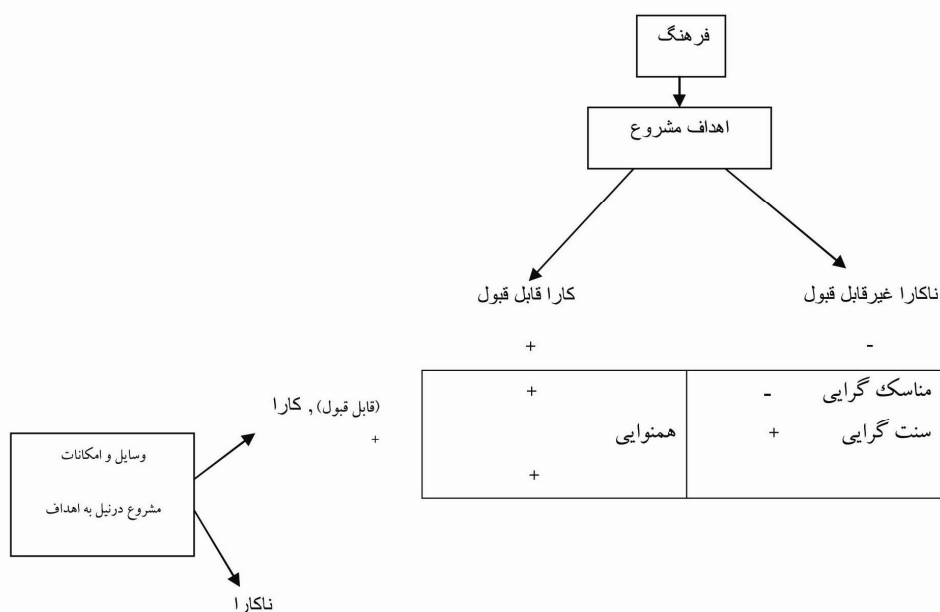
۵- قضیه پرخاش: هنگامی که فرد رفتار و پاداش مورد انتظارش را دریافت نمی‌کند و یا تغییری که انتظارش را نداشته روبرو می‌شود، عصبانی شده و بیشتر به انجام رفتار پرخاشگرانه متمایل می‌شود و نتایج چنان رفتاری برایش ارزشمند می‌گردد، یعنی اگر کسی قبلاً مشارکت کرده و به نتایجی که باید از آن بدست می‌آمد، نرسد، دست به اعمال پرخاشگرانه می‌زند و از این کار لذت می‌برد (توسلی، ۱۳۷۱).

این قضایا بیانگر آن است که تاریخ گذشته انسانها نیز تاثیر بسیار زیادی در رفتار کنونی آنها دارد، مثلاً کامیابی خود فرد در جریان مشارکت و یا خانواده‌اش، رفتار وی را تحت تاثیر قرار می‌دهد. در مجموع می‌توان نتیجه گرفت که تا وقتی افراد احساس کنند مشارکت در مسایل اجتماعی و سیاسی نفع و پاداشی برای آنها به دنبال خواهد داشت، اقدام به عمل خواهند کرد و در غیر این صورت تمایلی برای آن نشان نمی‌دهند.

یکی دیگر از تئوری‌هایی که می‌توان در بحث مشارکت سیاسی افراد از آن استفاده کرد، تئوری اجتماعی رابرت کینگ مرتن می‌باشد.

مرتن معتقد است که ما در جامعه دو نوع عناصر ساختاری داریم:

۱. عناصر ساختاری تعیین کننده اهداف (فرهنگ)
 ۲. عناصر ساختاری تعیین کننده راه‌های نیل به اهداف (عناصر اجتماعی)
- مرتن بر اساس این عناصر مدلی را بصورت زیر طراحی می‌کند.



در نظریه مرتن که به‌عنوان «شیوه‌های تطابق افراد در جامعه» مطرح می‌باشد، پنج حالت را می‌توان متصور شد.

۱- **حالت تطابق همنوایی:** تحقق این امر محصول همبستگی و هماهنگی فرهنگ و ساختارهای اجتماعی در انجام دادن کارکردهای مربوط به خود است، به طوری که فرهنگ، توافق بر سر ارزش‌ها یا اهداف مشترک و اجتماع، وسایل مناسب و مشروع نیل به آن‌ها را فراهم سازد. این امر زمینه مناسبی برای شکل‌گیری و تداوم شیوه تطابق همنوایانه پدید می‌آورد. در چنین وضعیتی نتایج رفتار همنوایانه در راستای باز تولید نظم موجود قابل پیش‌بینی خواهد بود.

۲- حالت تطابق ناهمنوایانه مناسک‌گرایی: مناسک‌گرایی یکی از شیوه‌های تطابق ناهمنوایانه است. این پدیده زمانی اتفاق می‌افتد که ساختارهای اجتماعی در کارکرد خود موفق ولی فرهنگ ناموفق است، به طوری که مناسک‌گرایان وسایل را به جای اهداف می‌گیرند و آنها را عین اهداف تلقی می‌کنند. سیطره عقلا نیست ابزاری و مغالطه بین هدف و وسیله، سنت‌گرایی، قانون‌گرایی و فراموش کردن اهداف آنها، بوروکراسی‌های دست و پا گیر و... نمونه‌هایی از مصادیق چنین وضعیتی به شمار می‌روند. این شیوه تطابق در جوامع سنتی و در بین گروه‌های سنی سالخورده بیشتر معمول است.

۳- حالت تطابق ناهمنوایانه نوآوری: این شیوه تطابق که حالت معکوس مناسک‌گرایی است. زمانی اتفاق می‌افتد که فرهنگ در کارکرد خود موفق ولی ساختارهای اجتماعی ناموفق هستند به طوری که نوآوران اهداف فرهنگ را می‌پذیرند ولی راه و وسایل نهادینه مشروع و لازم برای رسیدن به آنها را در اختیار ندارند یا نمی‌پذیرند. در این جا با نوعی تأخر اجتماعی یعنی عدم هماهنگی ساختارهای اجتماعی یا الگوهای عمل جمعی با اهداف روبه رو می‌شویم. در چنین وضعیتی است که افراد از راه‌های دیگری اهداف خود را دنبال می‌کنند و هنجارشکنی، قانون‌گریزی، قانون‌ستیزی، عهد و پیمان‌شکنی و انواع آسیب‌های اجتماعی رواج می‌یابد.

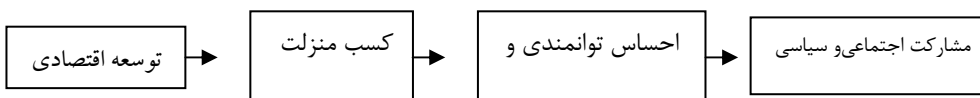
۴- حالت تطابق ناهمنوایانه واپس‌گرایی: واپس‌گرایی یکی از نابسامان‌ترین شیوه‌های تطابق حاصل از عدم موفقیت فرهنگ و ساختار اجتماعی در انجام دادن کارکردهای مربوط به خود است. در چنین وضعیتی واپس‌گرایان نه اهداف فرهنگی و نه راه‌های موجود نیل به آنها را می‌پذیرند و نه برای آنها جایگزینی دارند. بنابراین منفعل و منزوی در خدمت هر نوع حرکتی قرار می‌گیرند که علیه نظام موجود شکل می‌گیرد. کنشگران سیاسی که تحت شرایطی خاص از متن قدرت به حاشیه رانده می‌شوند و ضمن خروج از نظام سیاسی از اهداف و بازی‌های سیاسی دست می‌شویند، دانش‌آموزان یا دانشجویانی که از اهداف آموزشی و راه‌های رسیدن به آن صرف نظر کرده و ترک تحصیل می‌کنند، جزو مصادیق چنین وضعیتی به شمار می‌روند.

۵- حالت تطابق ناهمنوایانه طغیان‌گری: طغیان‌گری یک الگوی کنش انقلابی است که در آن شورشیان ضمن عدم پذیرش اهداف و وسایل و خروج از نظام برای خود جایگزین یا

آلترناتیو دارند و آگاهانه و فعال در جهت تخریب نظام موجود و جایگزین نمودن نظام مورد توجه خود عمل می‌کند (Merton, ۱۹۶۸:۳۵-۴۹).

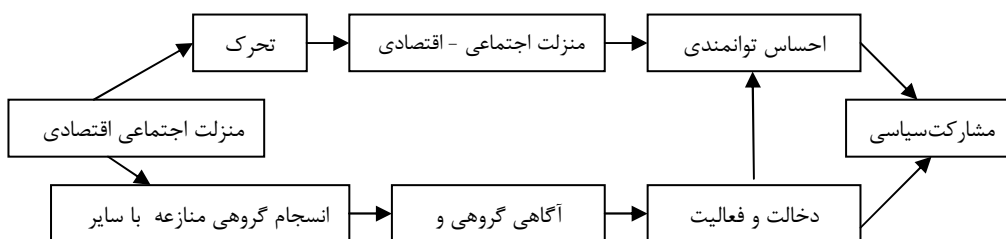
از دیدگاه هانتینگتون و نلسون، فرایند توسعه اقتصادی و اجتماعی از دو طریق می‌تواند به گسترش مشارکت اجتماعی و سیاسی بیانجامد. یک طریق آن از مجرای تحرک اجتماعی است. بدین صورت که کسب منزلت‌های اجتماعی بالاتر، به نوبه خود در فرد احساس توانمندی و نگرش‌های معطوف به توانایی تأثیر گذاردن بر تصمیم‌گیری‌های دستگاه‌های اجتماعی و عمومی را ایجاد می‌کند و این عوامل ذهنی در مجموع می‌تواند مشوق مشارکت در فعالیت‌های اجتماعی یا امور سیاسی باشد. در این حالت منزلت اجتماعی بالاتر و احساس توانایی و مؤثر بودن از نظر اجتماعی و سیاسی، به‌عنوان متغیرهای میانی، مشوق مشارکت‌های اجتماعی و سیاسی به حساب می‌آید. از نظر آنان، از میان متغیرهای منزلتی، سطح تحصیلات فرد بیشترین تأثیر را بر مشارکت اجتماعی و سیاسی فرد دارد. طریق دوم تأثیر توسعه اقتصادی و اجتماعی بر امر مشارکت، مجرای سازمانی، یعنی عضویت و مشارکت فعال در انواع گروه‌ها و سازمان‌های اجتماعی (اتحادیه‌های شغلی و صنفی، گروه‌های مدافع خلائق خاص و...) است که احتمال مشارکت در فعالیت‌های اجتماعی و سیاسی را افزایش می‌دهد. این عامل در جوامعی که فرصت‌های تحرک فردی در آنها محدودتر است اهمیت بیشتری دارد. زیرا فرد برای رسیدن به وضع اجتماعی و اقتصادی بهتر، به عنوان آخرین راه حل به فعالیت در سازمان‌های اجتماعی یا احزاب سیاسی می‌پردازد. در مجموع از دیدگاه هانتینگتون و نلسون، در اثرگذاری این دو عامل (منزلت اجتماعی و اقتصادی و دخالت در فعالیت‌های اجتماعی و سازمان‌ها) عامل دوم از اهمیت بیشتر برخوردار است (رضایی، ۱۳۷۵: ۵۶).

مشارکت اجتماعی سیاسی



هانتینگتون و نلسون با بررسی داده‌های مطالعه آلموند و ربا درباره کشورهای مکزیک، ایتالیا، آلمان، انگلستان و ایالات متحده آمریکا در کتاب فرهنگ مدنی (۱۹۶۵) به این نتیجه

می‌رسند که «در حالی که منزلت اجتماعی و اقتصادی تقریباً ۱۰ درصد واریانس در مشارکت را توضیح می‌دهد، دخالت در فعالیت سازمان‌ها تقریباً ۲۵ درصد این واریانس را تبیین می‌کند». مدل کلی مطالعه هانتینگتون و نلسون به شکل زیر است:



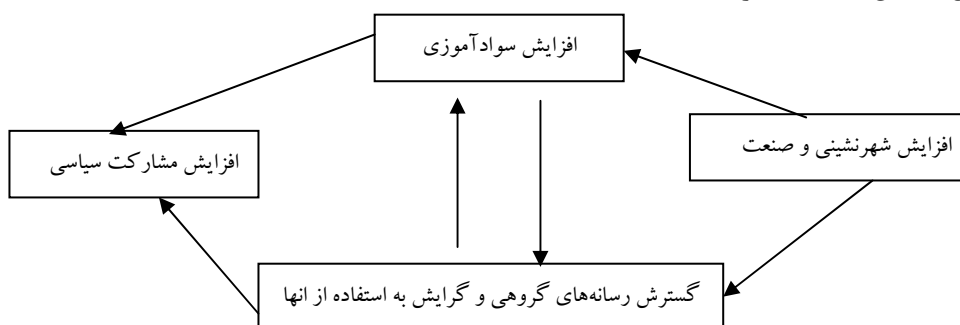
هانتینگتون و نلسون معتقدند که مشارکت اجتماعی و سیاسی، سطوح فعالیت از عضویت ساده در انجمن‌ها (محلی - خیریه - شغلی) و فعالیت در این سازمان‌ها تا فعالیت‌هایی از قبیل ملاقات با مقامات عالی مملکتی (نمایندگان مجلس، وزراء) یا نگارش نامه و گزارش برای آنها به منظور طرح مشکلات و درخواست اصلاح و تغییر سیاست‌ها را در بر می‌گیرد (رضایی، ۱۳۷۸).

دانیل لرنر^۱ از نظریه پردازان مکتب نوسازی، در نیمه دوم قرن بیستم با رویکرد جامعه شناختی - روان‌شناختی گذار جوامع از مرحله سنتی به مدرن را در منطقه خاورمیانه مورد مطالعه قرار داده و ارتباط متقابل بین متغیرهای روانی چون همدلی، برخورداری شدن از شخصیت انتقالی و متغیرهای جامعه‌شناسی چون سطح تحصیلات، میزان شهرنشینی، دسترسی به رسانه‌های گروهی و مشارکت را مورد بررسی قرار داده است. به نظر او جامعه جدید یک جامعه مشارکتی است و فراگرد نوسازی حرکت از جامعه سنتی به طرف جامعه مشارکت جو است. به نظر وی مشارکت در حوزه اقتصادی به فعالیت در بازار و افزایش درآمد، مشارکت سیاسی به شرکت در انتخابات، مشارکت فرهنگی به بهره‌گیری از رسانه‌های جمعی و مشارکت روانی به همدلی و تحرك روانی منجر می‌شود. در اندیشه لرنر بین متغیرهای

۱- Daniel Lerner

شهرنشینی، تحصیلات، دسترسی به رسانه‌های گروهی و مشارکت ارتباط متقابل وجود دارد (لرنر، ۱۹۵۸: ۸۶ به نقل از غفاری و نیازی، ۱۳۸۶: ۵۰).

لرنر به ارایه یک تبیین کلان در مشارکت پرداخته و مدل خود را بر اساس طرح بسیج اجتماعی کارل دویچ بنا کرده است. بسیج اجتماعی به اعتقاد دویچ یک فرایند تغییر بنیادی در مجموعه کل نظام سنتی در جهت یک یک جامعه مدرن است که شاخص عمده آن تحرک اجتماعی و پیدایش انسان نوگراست. دانیل لرنر مدعی است که بسیج اجتماعی زمانی در جوامع به وقوع می‌پیوندد که فرد جامعه سنتی آمادگی همگرایی و ادغام در محیط‌های متفاوت را داشته باشد. در واقع با تکوین این وفاق است که انسان خود را با زندگی مدرن آشتی می‌دهد و به شرایط بسیج اجتماعی در ساختار سنتی سهولت می‌بخشد. به نظر لرنر انسان دارای دو خصلت خاصی است که وی را با دیگران همگرا می‌کند. یکی از این خصلت‌ها شباهتی است که فرد با دیگران دارد و دیگری گرایش به شبیه بودن به دیگران است. لرنر ظرفیت فرد برای خود را به جای دیگران گذاشتن را همدلی یا خوپذیری می‌نامد و معتقد است که این امر عامل مهمی برای بسیج اجتماعی است. با پیدایش همدلی در انسان است که او می‌تواند پذیرای نقش در روابط جدید در جامعه باشد و خود را بصورت رایگان در اختیار تشکیلات نو و سازمان‌های جدید قرار دهد و از طریق مشارکت درخواست‌های سیاسی می‌نماید. بنابراین دلیل، لرنر مشارکت سیاسی را در بسیج اجتماعی جستجو می‌کند که عامل نخست در تکوین و گسترش آن، صنعت و شهرنشینی است و بعد از آن سواد آموزی و استفاده از وسایل ارتباط جمعی به لحاظ کاهش ارتباطات چهره به چهره افزایش می‌یابد. کل نظریه لرنر در مدل زیر قابل نمایش است (جعفری، ۱۳۷۶).



همچنین کل تبیینی که رابرت دال از مشارکت سیاسی به عمل می‌آورد قابل تلخیص از موارد زیر است:

- ۱- اگر مردم در ارزش‌یابی خود متوجه شوند که پاداشی که از درگیری‌های سیاسی بدست می‌آید از پاداش دیگر فعالیت‌ها ناچیزتر است، حتماً کمتر در سیاست درگیر می‌شوند.
- ۲- هرگاه شخصی بین شقوق پیش روی خود تفاوت بارزی احساس نکند و به آنها اهمیت ندهد کمتر به سیاست خواهد پرداخت. برای مثال کسانی که می‌گویند، مهم نیست که کدام حزب در انتخابات برنده شود، ممکن است کمتر از کسانی که به انتخابات و نتیجه آن و برنده شدن حزب مخصوص اهمیت می‌دهند، مشارکت کنند.
- ۳- هرگاه انسان فکر کند که هر گونه اقدام وی در علم سیاست بی‌اهمیت بوده و نمی‌تواند منشاء تغییرات باشد، هرگز وارد آن نمی‌شود.
- ۴- هرگاه مردم معتقد باشند که بدون دخالت آنها نتایج اقدامات سیاسی، رضایت آنها را تامین می‌کند، مشارکت آنها در سیاست کم می‌شود.
- ۵- هرگاه شخصی فکر کند که دانش سیاسی او محدودتر از آن است که بتواند با وارد شدن در سیاست به کارآمدی سیاسی کافی برسد، ترجیح خواهد داد کمتر در آن مشارکت کند.
- ۶- هرچه مشکلات وارد شدن در سیاست بیشتر باشد احتمال مشارکت کمتر می‌شود (جعفری، ۱۳۷۶).

نتیجه‌گیری

نتایج حاصل بررسی مفهومی و تجربی فوق حاکیست در صورتی که زنان از خودآگاهی اجتماعی، شناخت نقش و مسؤولیت خویش، ایجاد زمینه‌های مشارکت خودجوش و دیگر شرایط لازم برخوردار گردند، و نیز با فرایند جامعه‌پذیری سیاسی، آموزش آگاهی‌های ضروری و مبنائی سیاسی و اجتماعی، توجه به شخصیت آنها، استحکام و تقویت هویت عمومی، افزایش علاقمندی به جامعه و قانون‌پذیری، ایجاد امکانات و شرایط لازم، استفاده از تعالیم و باورهای دینی، زدودن باورهای منفی و غلط نسبت به زنان و بسیج اجتماعی آنان، می‌توان انتظار داشت که میزان مشارکت سیاسی و اجتماعی زنان در جامعه افزایش یابد. مسأله مهم و قابل توجه در

فراگرد مشارکت سیاسی و اجتماعی، جامعه پذیری سیاسی است. جامعه‌پذیری سیاسی فرایند مستمر یادگیری است که به موجب آن، افراد ضمن آشنا شدن با نظام سیاسی از طریق کسب اطلاعات و تجربیات به وظایف حقوق و نقشهای خویش در جامعه پی می‌برند (قوام، ۱۳۷۱). این فرایند، زنان را با شیوه‌های پذیرفته شده و تأیید شده زندگی سازمان یافته اجتماعی، سازگار می‌کند و همچنین استعدادها، مطلوبیت‌های اجتماعی ضروری و خصوصاً نقشهای اجتماعی را که زنان باید در جامعه ایفا کنند به آنان می‌آموزد و در نتیجه آنان را مهیای حضور در میدان‌های مختلف اجتماعی می‌کند.

آموزش، مهمترین رکن مشارکت سیاسی و اجتماعی و در نهایت توسعه یک جامعه می‌باشد. کلیدی‌ترین عنصر در توسعه یک جامعه، مردم آن جامعه یعنی مردان و زنان آن هستند که باید از فرهنگ، آگاهی و مهارت‌های گوناگون برخوردار باشند.

آموزش چگونگی مشارکت و آگاهی‌های لازم برای زنان به وسیله رسانه‌های مطبوعاتی، صوتی، تصویری و سازمانها، نهادهای گوناگون و در عین حال متناسب با شرایط، استعدادها و انگیزه‌های خاص آنان باید انجام پذیرد. به خصوص آموزشهای لازم اجتماعی باید از طریق آموزش و پرورش و آموزش عالی در قالب متون درسی و واحدهای درسی انجام پذیرد تا زنان جامعه از همان دوران تحصیل، پیش‌درآمدهای مورد نیاز برای فعالیتهای سیاسی و اجتماعی را کسب نمایند. مسأله مهم دیگر، این است که امکانات، شرایط و زمینه‌های لازم برای فعالیت‌های سیاسی و اجتماعی زنان در قالب تشکیلات سالم سیاسی، اجتماعی و فرهنگی مثل احزاب سیاسی و سازمانهای فرهنگی، رقابتهای انتخاباتی و وسایل و امکانات گسترش، فعالیت‌های ورزشی بانوان در ابعاد داخلی و خارجی و مسابقات فراهم آید تا روحیه جمعی زنان تقویت گردد.

همچنین ایجاد فرصت‌های مناسب برای حضور بانوان در صحنه‌های مختلف علمی و عملی مثل دانشگاه‌ها، مراکز تحقیقاتی، کارخانه‌ها و سایر کارها و فعالیت‌های اجتماعی متناسب با وضعیت روحی و جسمی آنها، می‌تواند انگیزه‌های لازم برای افزایش مشارکت سیاسی اجتماعی زنان را تجهیز نماید.

با توجه به اینکه جامعه ما یک جامعه دینی است و سیاست‌گذاری‌ها، تدابیر و خط‌مشی‌ها مبتنی بر مکتب انسان‌ساز اسلام است. استفاده از تعالیم، مبانی و اعتقادات ارزش‌ها و اصول

دینی به‌منظور ارایه باورهای صحیح در راستای فعالیت زنان در ابعاد سیاسی، فرهنگی و اجتماعی، می‌تواند در افزایش مشارکت زنان در جامعه مؤثر واقع شود. برای این منظور استفاده از پایگاه مسجد، موعظه علما و روحانیون، گنجاندن مطالبی در کتاب‌های درسی آموزش عمومی، اختصاص واحدهای درسی در دانشگاه، بهره‌گیری از تلویزیون و رادیو و افزایش آگاهیه‌های دینی نهاد خانواده ضرورت فراوان دارد.

بسیج اجتماعی زنان. یکی از مهمترین اقدامات برای افزایش میزان مشارکت سیاسی و اجتماعی زنان در جامعه، بسیج اجتماعی آنان است. از نظر کارل دویچ، بسیج اجتماعی، روندی است که در آن مجموعه‌های عمده تعهدات اجتماعی، اقتصادی و روانی کهنه ریشه کن شده تا زنان آمادگی پذیرفتن الگوهای جدید رفتاری و اجتماع‌گرایی را پیدا نمایند (سیف‌زاده، ۱۳۶۹). در نتیجه بر اساس نظریه هانتینگتون و نلسون مشارکت اجتماعی و سیاسی تابع دو عامل کلی، نگرشها و اولویتهای نخبگان سیاسی و وضع گروه‌ها و انجمن‌ها و نهادهای اجتماعی واسط در خود جامعه است. و معتقدند که فرآیند توسعه اقتصادی و اجتماعی از طریق دو مجرا می‌تواند سرانجام به گسترش مشارکت سیاسی و اجتماعی بیانجامد. اول مجرای تحرک اجتماعی، به این معنا که کسب منزلت‌های بالاتر اجتماعی به نوبه خود در فرد احساس توانایی و نگرشهای معطوف به توانایی تاثیر نهادن بر تصمیم‌گیریهای دستگاه‌های عمومی را ایجاد می‌کند و این عوامل ذهنی در مجموع می‌تواند مشوق مشارکت در سیاست و فعالیت اجتماعی باشد. در این حالت منزلت اجتماعی به عنوان متغیرهای میانی و مشوق مشارکت اجتماعی و سیاسی محسوب می‌شود. به نظر این نظریه پردازان از میان متغیرهای منزلتی، میزان سواد و تحصیلات فرد بیشترین تاثیر را بر مشارکت اجتماعی و سیاسی دارد. دوم مجرای سازمانی، یعنی عضویت و مشارکت فعال در انواع گروه‌ها و سازمانهای اجتماعی (اتحادیه‌های شغلی و صنفی، گروه‌های مدافع علائق خاص و...) است که احتمال مشارکت در فعالیت اجتماعی و سیاسی را بیشتر می‌کند. این عامل در جوامعی که فرصت‌های تحرک فردی در آنها محدودتر است اهمیت بیشتری دارد، زیرا همانطور که گفته شد به اعتقاد این نویسندگان، فرد برای رسیدن به وضع اجتماعی و اقتصادی بهتر، به‌عنوان راه‌حل به فعالیت در سازمان‌های اجتماعی یا احزاب سیاسی می‌پردازد. اما به‌طورکلی، دخالت در فعالیت سازمان‌ها در تبیین تفاوت سطوح مشارکت اجتماعی و سیاسی از منزلت اجتماعی و اقتصادی مهمتر است.

البته باید توجه داشت آنچه که در مؤثر واقع شدن این اوامر برای افزایش و گسترش مشارکت زنان در جامعه اهمیت دارد این است که ضرورت حضور فعالانه و مشارکت سیاسی و اجتماعی آنان در فرهنگ عمومی جامعه وارد شود و در قالب یک باور فرهنگی درآید و از طرف دیگر زمینه های انحرافات، باورهای غلط و منفی، برداشت‌های شخصی و سلیقه‌ای نسبت به فرایند مشارکت سیاسی و اجتماعی زنان در اجتماع از بین برود و این مشارکت سیاسی و اجتماعی زنان در جامعه نهادینه شود.

بنابراین اگر در سایه این عوامل، میزان مشارکت سیاسی و اجتماعی زنان در جامعه افزایش یافت، با توجه به اینکه بسیاری از اندیشمندان علوم اجتماعی یکی از لوازم توسعه جامعه را مشارکت سیاسی و اجتماعی افراد جامعه می دانند، پس می توان نتیجه گرفت که افزایش مشارکت سیاسی و اجتماعی زنان به مفهوم افزایش سهم آنها در فراگرد توسعه جامعه است.

فهرست منابع

الف) منابع فارسی

- آقابخشی، علی (۱۳۸۳). *فرهنگ علوم سیاسی*. تهران: انتشارات حکیم.
- آلموند، جی آوبی و پاول، جی (۱۳۸۰). «مشارکت و حضور سیاسی شهروندان»، ترجمه علیرضا طیب، *مجله اطلاعات سیاسی - اقتصادی*، شماره ۱۶۳-۱۶۴.
- آشوری، داریوش (۱۳۸۵). *فرهنگ علوم سیاسی*. تهران: انتشارات سروش.
- باقری احمدآبادی، محمدرضا (۱۳۷۷). *بررسی عوامل مؤثر بر مشارکت سیاسی جوانان*، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه شیراز.
- بشیریه، حسین. (۱۳۷۴) *جامعه شناسی سیاسی*. تهران، نشر نی.
- بیرو، آلن. (۱۳۶۶). *فرهنگ علوم اجتماعی*، ترجمه باقر ساروخانی. تهران: کیهان.
- پناهی، محمدحسین (۱۳۸۶). *جامعه شناسی مشارکت سیاسی زنان*، تهران: نشر نی.
- توسلی، غلام عباس (۱۳۷۱). *نظریه‌های جامعه شناسی*. تهران: سمت.
- تنهایی، ذکریا (۱۳۷۷). *مشارکت شهروندان در مدیریت شهری*. تهران: نشر ققنوس.
- ساروخانی، باقر (۱۳۷۰). *درآمدی بر دایرةالمعارف علوم اجتماعی*. تهران: کیهان.

- سالکی، حسین (۱۳۶۹). مشارکت. تهران: انتشارات ویس.
- سیف زاده، حسین (۱۳۶۹). نوسازی و دگرگونی سیاسی. تهران: انتشارات سفیر.
- شادی طلب ژاله (۱۳۸۰). مشارکت اجتماعی زنان در توسعه و سیاست (پژوهش زنان). شرفخانی، جعفر (۱۳۸۵). بررسی میزان مشارکت جوانان شهر ایلام در فعالیت‌های اجتماعی، سیاسی و فرهنگی، پایان‌نامه کارشناسی‌ارشد، دانشگاه آزاد اسلامی واحد رودهن.
- سیف‌زاده، سیدحسین (۱۳۸۳). «تحول از مشارکت منفعلانه به مشارکت فعالانه؛ تامل نظری»، فصلنامه دانشکده حقوق و علوم سیاسی، شماره ۳۲.
- راش، مایکل (۱۳۷۷). جامعه و سیاست، ترجمه منوچهر صبوری. تهران: انتشارات سمت.
- ریتزر، جورج (۱۳۷۹). جامعه شناسی دوران معاصر، ترجمه محسن ثلاثی. تهران: انتشارات علمی.
- زاهدی زاهدانی، سعید و خواجه‌نوری، بیژن (۱۳۸۳). «جنبش زنان در تاریخ معاصر ایران»، مجموعه مقالات همایش مشارکت سیاسی زنان در کشورهای اسلامی، تهران: دانشگاه علامه طباطبائی.
- رضایی، عبدالعلی (۱۳۷۵). «مشارکت اجتماعی، هدف یا ابزار توسعه»، ماهنامه اطلاعات سیاسی-اقتصادی، شماره ۱۱۰-۱۰۹.
- دشتی، علی (۱۳۷۶). «دیالکتیک انضباط و خودجوشی نقش نظریه انقلابی سانديست‌ها در فرهنگ سیاسی و مشارکت مردمی»، فصلنامه فرهنگ، وابسته به پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، شماره ۲۳.
- جعفری یخفروزانی، مهرداد (۱۳۷۶). بررسی میزان مشارکت سیاسی دانشجویان دانشگاه فردوسی، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه فردوسی مشهد.
- فاضلی، عبدالرضا (۱۳۷۷). «مشارکت سیاسی و تشکل: جنبه‌های نظری و جایگاه»، مجموعه مقالات جمهوریت و انقلاب اسلامی، تهران: نشر سازمان مدارک فرهنگی انقلاب اسلامی.
- غفاری غلامرضا و نیازی، محسن (۱۳۸۶). جامعه‌شناسی مشارکت. تهران: نشر نزدیک.

- قوام، عبدالعلی (۱۳۷۱). **توسعه سیاسی و تحول اداری**. تهران: قومس.
- کوئن، بورس (۱۳۷۱). **جامعه‌شناسی عمومی**، ترجمه محسن ثلاثی. تهران: انتشارات فرهنگ معاصر.
- ملکی، امیر (۱۳۸۴). «نگرش جوانان نسبت به مشارکت زنان در سطح برگزیدگان سیاسی»، **نامه علوم اجتماعی**، شماره ۲۵.
- موسی عنبری (۱۳۸۷). **ارتباط زمینه‌های خانوادگی دانشجویان با مشارکت اجتماعی آنان**، پایان‌نامه کارشناسی‌ارشد، دانشگاه تهران.
- نوابخش، مهرداد و کریمی، فاروق (۱۳۸۸). «روشنفکر و توسعه»، **فصلنامه مطالعات سیاسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد آزاد شهر**، سال دوم، شماره ۶.
- هانتینگتون، ساموئل (۱۳۷۰). **سامان سیاسی در جوامع دستخوش دگرگونی**، ترجمه محسن ثلاثی. تهران: نشر علم.
- هولاب، رابرت (۱۳۷۵). **یورگن‌ها برماس نقد در حوزه عمومی**، ترجمه حسین بشیریه. تهران: نشرنی.
- وثوقی، منصور و یوسفی آقابین، افسانه (۱۳۸۴). «پژوهشی جامعه‌شناختی در زمینه مشارکت اجتماعی زنان»، **نامه علوم اجتماعی**، شماره ۱۳.

ب) منابع انگلیسی

- Dahl, Robert A. (۱۹۹۴). "A Democratic Dilemma: System Effectiveness versus Citizen Participation", **Political Science Quarterly**, Vol. ۱۰۹, Issue ۱, Spring.
- Habermas, J. (۱۹۹۲). "Citizenship and National Identity: Some Reflection on the Future of Europ" in **Praxis International**, Vol. ۱۲.
- (۱۹۸۹). "The Structural Transformaion of the Public Sphere: An Inquiry into a Category of Bourgeois Society", **Polity**. Cambridge: Cambridge University Press.
- Merton, Robert K. (۱۹۶۸). **Social Theory and Social Structure**. New York: Free Press.
- Tocqueville, Alexis de (۲۰۰۰). **Democracy in America**. Chicago: University of Chicago.